

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۹ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۷۳

قصائد

- ۶۹ -

در مدح محمود

(ادامه قصیده از صفحه دیروزی پورتال)

خنگ فلک را قضا، بهر غلامان تو
زابر وفای تو گشت، مزرع افلاک سبز
جبهه آمال را، کوی تو، حسن المآب
پایه حلم^۱ ترا، جرم زمین خاک راه
راقم طومار دهر، حرف وجود ترا
روزی که ارکان چرخ، گردد لرزان ز بیم
شعله خور افگند، در بر گیتی گداز
هر مهی از ماه نو، داغ نهد بر سرین
ز آب و هوای تو گشت، تربت آدم عجین
پنجه امید را، حُب تو، جبل المتین
خرمن جود ترا، مهر فلک خوشه چین
در صفحات قرون، کرده رقم، بی قرین
وقتی، که ابروی ناز گردد، پرچین ز کین
نخه صور افگند، در خم هستی، طنین

^۱ الف. علم

وارهد از خشک و تر، صحن زمین و زمان
چون تو خرامان شوی^۲، با صف روحانیان
از اثر فرّ تو، رحمت یزدان کند
بر فلک مدح شاه، کُشت سنان شهاب
آنچه ازین واسطی، بینی در نظم و نثر
تا شدم از جان و دل، مادح این آستان
کلک چو من اژدهاست، کز اثر نفخه اش
آری در مدح شاه، نازش من، دور نیست
چاکر این آستان، طعنه زند بر سریر
این چو خطا بود هان، ای فلک خُرده دان
باشه خاور کند، عرض بزرگی،^۳ سما
قافیّه یا و نون، جمله‌گی، بر بسته شد
راه سخن تنگ شد، پای قلم لنگ شد
شیر فلک گر بود، گرد سراپرده اش
هر که پلنگی کند، با سگ درگاه او
ور دهدش روزگار، از ته حکمت، امان

از ستم و جور درد، در هم و بی خواب و خور

وز الم رنج و قهر، زار و نزار و حزین

^۲ "شُهور" جمع کلمه عربی "شهر"، که در معنای "ماه" است؛ و "سینین" جمع کلمه عربی "سن"، که در معنای "سال" است.
^۳ "شوی" صیغه مفرد مخاطب فعل مضارع از مصدر "شدن"، که در معنای "رفتن" است؛ پس "شوی" یعنی "بروی" یا "روان گردی".
^۴ "نزار": کلمه عربی و در معنای "لاغر".
^۵ "سمین": کلمه عربی و در معنای "چاق".
^۶ ب. از قسم
^۷ ب. بنار
^۸ ب. سُها
^۹ "پارگین": کلمه دری و در معنای "مرداب" یا "منجلاب" و "دلدلزار".